

معنوی و جلوگیری از تخلفات کارمندان آنها توجه خاصی مبذول داشته و بالتبع به دادگاه اختیار داده در صورت اقتضا هیئت را منحل نماید و باینطور موقت آنرا از عمل ممنوع کند (ماده ۴۶۶) بدون اینکه این اقدامات مانع از تعقیب و کیفر شخص مرتکب گناه باشد ولی دادگاه در صورتی می تواند حکم انحلال یا توقیف عملیات اشخاص معنوی را بدهد که مرتکب بوسائلی که شخص معنوی در دسترس او گزارده برای ارتکاب گناه متوسل شود و یا بنحوی از انحاء ز قدرت و اعتبار شخص معنوی استفاده نماید .

یکی از محققین میگوید « در موقعی که میبینیم خطر اشخاص معنوی برای جامعه ها رو باز دیاد مییابد و اجرای کیفر در حق افراد و کارمندان اشخاص معنوی بهیچوجه مانع عملیات و جلوگیری از خطر نمیکند این قبیل اقدامات تأمینی برای جامعه بیشتر ممکن است مورد استفاده واقع گردد - نکته قابل تذکر این است در بعض از کشورها تشخیص موقع برای لزوم انحلال اشخاص معنوی یا توقیف عملیات آن باختیار قوه مجریه گزارده شده ولی بهتر این است حق دخالت بقوه قضائیه داده شود تا تکلیف نهائی را معین نماید . »

وحدت

اختلاف عقیده در این زمینه هنوز باقی ولی بعض از قوانین جدید به منظور دفاع از جامعه تحت عنوان اقدامات تأمینی باقتضای موقع گاهی شرکت رجعیت را منحل نموده و گاهی عملیات آنرا موقتاً توقیف میکنند بدیهی است فایده این اقدام برای جامعه بیشتر از فایده کیفری باشد . بموجب قانون فرانسه هرگاه رئیس یا مدیر هیئت یا جمعیت یا شرکتی مرتکب گناهی شود که مجازات آن حبس زاید بر یکسال باشد و مرتکب بوسائلی که هیئت یا جمعیت یا شرکت در دسترس او گزارده برای ارتکاب جرم توسل نموده و با ز قدرت و اعتبار شرکت بهر نحوی از انحاء استفاده کرده باشد دادگاه میتواند حکم انحلال شرکت یا هیئت یا جمعیت را بدهد و با اینکه آنها را موقتاً از عملیات ممنوع نماید و این امر مانع از تعقیب مرتکب گناه نخواهد بود .

اشخاص معنوی نمیتوانند در ظرف مدت ممنوعیت عملی را انجام دهند . متخلفین بحبس از یک ماه تا ۶ ماه محکوم میشوند .

در صورتیکه حکم انحلال صادر شود پس از قطعیت آن حساب های شرکت مطابق مقررات مخصوص باید نصفیه شود دیگر نمی توان با اسم هیئت محکوم بانحلال کاری انجام داد .

قانون اسپانی

قانون ۸ سپتامبر ۱۹۰۸ برای اصلاح حال اشخاص

استرداد اشیاء و اموال توقیف شده

از طرف دادگاه جزائی

ماده ۵ قانون مجازات عمومی

حقیقت ممکن است اشیاء و اموال و آلائی را توقیف نموده که ضمن دلائل گناه بکار میروند - منظور از این حق فقط

دادسرا و مأمورین کشف جرایم برای رسیدگی و بازرسی در اطراف گناه بمنظور روشن شدن موضوع و سهولت درک

از آن نسبت به اشیائی که دلائل جرم بوده و اشیائی که از جرم تحصیل شده یا در حین ارتکاب استعمال شده و یا برای استعمال معین شده بود حکم مخصوص صادر و معین نماید که اشیاء مزبور باید مسترد یا ضبط و یا معدوم گردد» ماده نامبرده ناظر بموارد مختلفی است که بکلیت باید مورد دقت واقع گردیده و خواهیم دید بعضی از مقررات این ماده با مدلول ماده ۳ و رویه که در عمل اتخاذ میشود چندان موافقت ندارد.

۱- اشیائی که دلائل جرم بوده و یا از جرم تحصیل شده است این مورد ناظر است به سارقى که اموالی ربوده و یا وجهی با فروش آن اموال بدست آورده است و استرداد آن را قانون بمهدد دادگاه گذارده بنا بر این در این قبیل موارد رد مال حاصله از جرم یا شیئی که دلیل گناه است باید در ضمن و یا پس از رای دادگاه عملی شود و قبل از صدور دادنامه مرجع دیگری قانوناً حق این کار را ندارد در این جا لازم نیست که دادنامه دادگاه مشعر بر محکومیت متهم باشد و ممکن است با احراز تعلق مال مکشوفه در دست متهم بدیگری اثبات گناه نشده و اطلاق آلت جرم موردی نداشته باشد مثلاً متهم بعلت عدم سوء نیت و یا اشتباهی که برای او رخ داده بود ارتکاب عملی نموده باشد که در بدو امر بنظر گناه بوده و دادگاه پس از رسیدگی او را تبرئه نماید و معذک دادگاه دستور دهد که مال ضبط شده بصاحب اصلی آن برگردد - این معنی با مقررات ماده ۱۳ آئین دادرسی کیفری تناقض ندارد ماده مزبور میگوید: پس از صدور حکم در براءت ذمه متهم محکمه جزا دیگر نمیتواند دعوی خصوصی را تعقیب نماید و مدعی خصوصی در این موارد میتواند بدادگاه حقوقی مراجعه نماید - این ماده ناظر است بموردی که دعوی علیه شخص متهم اقامه شده باشد و حال آنکه راجع اشیاء و آلات دلیل و حاصله از جرم که سازمان دادگستری آنرا توقیف نموده اقامه دعوی از طرف شاکی علیه

این است که در کشف گناه کمکی باشد و تکلیف قطعی آنها را قانون بعهدد دادگاه گذارده است.

بدیهی است ضبط و تصرف اموال موجب مالکیت دولت نشده و لازم است حتماً بمالك اصلیشان مسترد گردد چنانچه آلات مزبور برای ارتکاب گناه بکار رفته مانند خود مجرم حکم ضبط یا از بین بردن آنها داده خواهد شد.

این اصل ساده و روشن در عمل دچار اشکالات و سوء تعبیراتی میشود که در اغلب موارد دادگاه جزائی دوچار آن مشکلات شده و لازم است در اطراف مواد مربوطه باین موضوع توضیحاتی داده شود.

ماده ۳ قانون مجازات عمومی مقرر میدارد «مجرم باید مالی را که بواسطه جرم تحصیل کرده مثل اموال مسروقه و غیره اگر موجود باشد عیناً و اگر موجود نباشد مثل یاقیمت آن را بصاحبش بدهد و از عهده خساراتی که وارد آورده است بر آید» در این ماده دو فرض شده است: یکی آنکه مال حاصله از جرم عیناً موجود باشد و اموال مزبور یا در دست سارق بوده و یا آنکه ماورین انتظامی آنرا بدست آورده اند در این دو صورت استرداد این اموال با احراز مالکیت شاکی بوسیله خود ماورین انتظامی عملی شده و رویه اداره آگاهی و دادسرا این است که مال را قبل از رسیدگی با اتهام متهم و صدور ادعا نامه و دادنامه بدست صاحبش میدهند.

قسمت اول ماده ۳ قانون مجازات عمومی این حق را در ضمن امر (باید مالی را که بواسطه جرم تحصیل شده عیناً مسترد کند) داده است.

لیکن اگر مال عیناً موجود نبوده شاکی با توجه بماده ۹ آئین دادرسی کیفری وضعیت مدعی خصوصی را داشته و استرداد مال باید طبق تشریفات مخصوصه از طرف دادگاه با رسیدگی بدادخواست دادخواه بعمل آید.

آنچه بیشتر مورد نظر و موجب اشکال میشود مقررات ماده ۵ قانون مجازات است که عیناً ذکر میگردد «در تمام امور جزائی محکمه باید در ضمن حکم راجع به جرم یا پس

متهم نبوده بلکه بر داد گستری است که شیئی حاصله را برای کشف حقیقت توقیف نموده و حال که منظور بعمل آمده و حقیقت کشف شده است دیگر توقیف آن مال از طرف سازمان اداری مجوزی نداشته و دادرس مکلف است که حکم استرداد مال را با حبس صادر نماید از این جهت نتیجه دیگری نماند مینمایم که حتی اقامه دعوی از طرف صاحب مال لازم نیست و مقررات تشریفاتی دادخواست ضرورتی ندارد چه حکم استرداد مال یکی از قسمتهای اصلی دادنامه دادگاه جزائی است با این اختلاف که قانون بدادرس اجازه داده است که تعیین تکلیف اموال را حتی پس از صدور داد نامه معین نماید.

۲ - اشیائی که در حین ارتکاب استعمال شده و یا برای استعمال معین شده مثلاً کلیدی برای گشودن درب خانه دیگری به قصد سرقت بکار رفته یا نزد بامی که برای دخول در خانه غیر تهیه شده یا خرابی که بمنظور ایراد جرح استعمال شده است اگر مال متعلق بشخص گناهکار باشد در این مورد دادگاه جزائی حکم به ضبط یا از بین رفتن آن آلات بزرگ میدهد و اگر این اشیاء بدیگری تعلق داشته و متهم نیز آنها را ربوده است باز باید با صاحب اصلیش مسترد گردد در تمام این موارد مواد ۳ و ۵ قانون مجازات عمومی تکلیف را باین اشیاء را تعیین نموده و رعایت تشریفات دادخواست لازم نیست چه شیئی مورد نظر است نه شخص.

و بالاخره اگر در نتیجه عمل متهم خساراتی متوجه شاکی شد قانون بدادگاه جزائی اختیار رسیدگی داده لیکن هیچ تکلیفی برای دادگاه در رسیدگی بآن نیست.

اما موارد دیگری رخ میدهد که بعلمت عدم تشخیص مرجع صالحه برای استرداد آن مال توقیف شده بدون تعیین تکلیف در گنجینه میماند و این موارد در عمل بسیار رخ میدهد مثلاً شخصی بانها سرقت مورد تعقیب واقع شده و

برای کشف حقیقت منزل او نیز مورد واری قرار گرفته و اشیاء و اثاثیه از خانه او برای تحقیق در این امر که آیا دزدی است یا نه توقیف میشود و با آنکه شخص بانها ارتکاب قمار علنی مورد تعقیب واقع شده و در واری بدنی مقدار زیادی وجه که اساساً موضوع قمار نبوده در جیب او کشف شده و برك شناسنامه و اوراق دیگری در نزد او بوده است توقیف میشود پس از صدور دادنامه اساساً اموال مزبور مورد حکم (بعلمت آنکه آلت گناه تشخیص نشده) واقع نگردیده و شخص متهم تقاضای استرداد این اموال را مینماید و مامورین انتظامی عملاً بدون دستور دادگاه مال را مسترد نمیکند - بمقیده نگارنده دادگاه جزائی با توجه بمواردی را که ماده ۵ ذکر نموده صالح برای این امر نیست و لازم است همان مرجعی که اشیاء مورد درخواست را توقیف کرده پس از صدور دادنامه دستور استرداد آن را با توجه باینکه حکم دادگاه شامل آن اموال نیست صادر نماید و با باز پرس چنین قراری صادر کنند در حقیقت قرار منع تعقیبی است نسبت باشیاء توقیف شده.

مطلب دیگری که در اینجا لازم است تذکر داده شود این است استرداد اموال منظور در ماده ۵ قانون مجازات باید پس از قطعیت دادنامه عملی شود گرچه قانون ایران اشاره باین موضوع ندارد لیکن ذکر این جمله «در ضمن حکم یا پس از آن (بعلمت همان دادنامه) دادرس تعیین وضعیت و تکلیف مال را مینماید» این نتیجه مستفاد میشود - از این لحاظ استرداد مال از طرف مامورین انتظامی قبل از صدور دادنامه قطعی دچار اشکال دیگری میشود و ممکن است همان طور که شخص مجرم را بقید گفیل یا وجه الضمان از بازداشت معاف میکنند این راه حل نیز برای استرداد مال قبل از صدور دادنامه قطعی در نظر گرفته شود

دکتر محمد شاهکار